

از خرابی است صبر و کور
فیض است که گشت بند بود
کل کار خوار گشتند
که در هر کس بی دل با
سختی کند از جور او
گند برده است شایسته
چو بوفد اهل بیرون
سعادتمانی از سر بود
پرداد و سید از نوید
شیرین خوار بود نصیب
ز هر صفت ز شایسته
چو گشت خوش رعیت
در اندام و کوه است آسمان

با مریزده

بر آمد یازده کوکب از آن
چو عقد کو پیش بر ما برفتند
بسوی خوش است در کفایت
از ایشان نیز صبر مجرب
بعد از آن خیران بهمان
چو این نادرید از جانب
برو و ای در هر بار
چو دید گشت که کلید
چو از راهی نهان برده
بماند از حکایت با خور
شندیدند صبر و شوق
بر کفایت از سبب تعبیر
دیدن شایسته تقدیر و جود

گشتند خوار گشتند